

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس پانزدهم

موانع شناخت؛ تقلید از پیشینیان (۱)

صفحه ۴۰ تا ۴۳

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

دومین مانع بزرگ شناخت که سیدنا المنصور پس از اُمّ الموانع جهل موضوع بحث قرار می‌دهد، «تقلید» است و این بحثی است که حسّاسیت‌ها و چالش‌های فراوانی را در برخی کشورهای اسلامی برانگیخته است؛ چراکه متأسفانه اکثریت قاطع مسلمانان جهان چه از میان اهل تشیع و چه از میان اهل سنت، مقلّند؛ یعنی از یک غیر معصوم تقلید می‌کنند و به همین دلیل، این بحث را با نگرانی فوق‌العاده‌ای پی می‌گیرند؛ بلکه در برابر آن سنگر می‌گیرند، طوری که گویی کیان‌شان مورد حمله قرار گرفته است! در حالی که کیان‌شان مورد حمله قرار نگرفته است، بلکه عیبی از عیوب‌شان توسط عالمی خیرخواه تذکر داده شده است؛ عیبی که اگر آن را برطرف کنند به سود خودشان است و اگر آن را برطرف نکنند به زیان خودشان است و برای سیدنا المنصور سود و زبانی ندارد. به هر حال، این بزرگوار در دومین گام از معرفّی موانع هفت‌گانه‌ی شناخت، تحت عنوان)

۲. تقلید

(می‌فرماید: چنانکه (در خلال مبحث جهل، جایی که عوام و متعلّمین را گرفتار تقلید دانست) روشن شد، یکی دیگر از موانع شناخت (که عقل را از شناخت حق باز می‌دارد)، «تقلید» است (اما این «تقلید» که در مکتب سیدنا المنصور مانع شناخت حق شمرده می‌شود دقیقاً چیست و چه تعریفی دارد؟ پاسخ به این سؤال بسیار مهمّ است و از بسیاری شبهه‌ها و سوء برداشت‌های بعدی جلوگیری می‌کند و به همین دلیل، بدون درنگ و در همین ابتدای بحث می‌فرماید: و آن (یعنی «تقلید»)، پیروی از گفته یا کرده‌ی دیگری بدون دلیل است (یعنی اینکه بر اساس گفته یا کرده‌ی دیگری به چیزی عقیده پیدا کنی یا عمل کنی بدون اینکه شخصاً برای آن عقیده یا عمل، دلیلی از عقل یا شرع داشته باشی. از اینجا دانسته می‌شود که اگر کسی عقیده و عملی را با دلیلی از عقل و شرع برای ما اثبات کند و ما به این دلیل، آن عقیده و عمل

را قبول کنیم، از او تقلید نکرده‌ایم؛ چراکه تقلید، پیروی از گفته یا کرده‌ی دیگری بدون دلیل است نه با دلیل. این نکته‌ی بسیار مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد؛ چراکه برخی افراد بی‌دقت و بی‌توجه یا مغرض و سفسطه‌گر می‌گویند که اگر به نظر این بزرگوار تقلید مطلقاً جایز نیست، پس پیروی از گفته‌ی ایشان در این کتاب نیز جایز نیست، در حالی که این بزرگوار در این کتاب فتوا نداده، بلکه استدلال کرده است و پیروی از گفته‌ی ایشان در این کتاب، بدون دلیل نیست تا تقلید از ایشان شمرده شود، بلکه به دلیل براهین قاطع ایشان از قرآن و سنت و عقل است که همه‌ی صفحات این کتاب را پر کرده است. طبعاً هر کس دیگری هم سخنی با دلیل بگوید، ما از سخن او پیروی می‌کنیم؛ چراکه ما تابع دلیل هستیم نه تابع اشخاص و این طریقتی است که اسلام به ما آموخته است.

اما مسأله‌ی دیگر بعد از تعریف تقلید، اقسام آن است که سیدنا المنصور تبیین می‌کند و می‌فرماید (که در پنج گونه، میان مسلمانان) رواج یافته است:

[یکم؛ تقلید از پیشینیان]

یکی از گونه‌های رایج تقلید (در میان مسلمانان، بلکه عموم انسان‌ها)، پیروی از گفته (یعنی رأی، فتوا، عقیده) و کرده‌ی (یعنی روش، رویکرد و سنت) پیشینیان (یعنی گذشتگان) است؛ چنانکه خداوند (در بیان رواج این نوع از تقلید) فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ﴾؛ «و بدین سان پیش از تو در هیچ سرزمینی بیم‌دهنده‌ای را نفرستادیم مگر آنکه برخوردارانش گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و در پی آنان روانیم» (این سخن خداوند نشان می‌دهد که تقلید از گذشتگان در همه‌ی سرزمین‌ها و اقوام گذشته رواج داشته است؛ چون می‌فرماید در هیچ سرزمینی بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر اینکه در برابر آن تقلید از گذشتگان مطرح شد!) این (تقلید) از آن روست که بسیاری (از مردم) می‌پندارند گفته و کرده‌ی پیشینیان‌شان، لزوماً (یعنی حتماً و بدون نیاز به تمییز و بررسی) از گفته و کرده‌ی آنان درست‌تر است (طوری که انگار گفته و کرده‌ی گذشتگان، خود معیاری برای شناخت است و تشبّه به آن‌ها ذاتاً مطلوب شمرده می‌شود)؛ در حالی که این پندار، توهمی (رایج اما بی‌اساس) بیش نیست و بنیادی بر عقل (که معیار شناخت است) ندارد؛ چراکه بدون شک (با توجه به حکم قطعی عقل و حس)، درست‌تر بودن یا نبودن گفته و کرده‌ی آدمی، (چه

نفیاً و چه اثباتاً) از زمان تولّد او تبعیت نمی‌کند (یعنی این طور نیست که هر کس زودتر به دنیا آمده، گفته و کرده‌ی درست‌تر و هر کس دیرتر به دنیا آمده، گفته و کرده‌ی نادرست‌تری دارد؛ چنانکه خلاف آن به وضوح در میان مردم مشاهده می‌شود که جوانانی عالم و متعهد و پیرانی جاهل و فاسق وجود دارند)، بل تابع مطابقت بیشتر یا کمتر آن با عقل است (چون معیار شناخت، عقل است و این مستلزم آن است که درست‌تر بودن و نبودن هر چیز بر اساس آن شناخته شود) که ملازمه‌ای با تقدّم یا تأخّر وجود آدمی ندارد (چون ممکن است گفته و کرده‌ی کسی که متأخّر است معقول‌تر از گفته و کرده‌ی کسی باشد که متقدّم است و این واقعیتی محسوس و وجدانی است)؛ همچنانکه بحثی (یعنی اختلافی) در نادرستی بسیاری از گفته‌ها و کرده‌های پیشینیان نیست (با توجه به اینکه هیچ کس مدّعی نشده که همه‌ی گفته‌ها و کرده‌های گذشتگان درست بوده است)، بلکه خداوند (نه تنها همه‌ی گفته‌ها و کرده‌های آنان را درست ندانسته) بیشتر آنان را در گمراهی و تباهی شمرده و فرموده است: ﴿وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ﴾^۱ «و به درستی که پیش از آنان، بیشتر پیشینیان گمراه شدند» و فرموده است: ﴿أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ﴾^۲ «آیا پیشینیان را تباه نکردیم؟!». این (دلایل عقلی و شرعی) به آن معناست که پیروی از پیشینیان به اعتبار تقدّم زمانی آنان (یعنی با این منطق که آنان پیش‌تر از ما بوده‌اند و تبعاً درست‌تر از ما گفته‌اند و عمل کرده‌اند)، بر خلاف اصول (اعتقادی) اسلام (مانند لزوم پیروی از حق به جای اشخاص)، بلکه ضروریات آن است؛ (در اینجا سیدنا المنصور تقلید از گذشتگان را بر خلاف ضروریات اسلام می‌شمارد و تبعاً این سؤال پیش می‌آید که ضروری اسلام چیست؛ با توجه به اینکه مخالفت با ضروری اسلام می‌تواند موجب خروج از اسلام شود. لذا در پاسخ به این سؤال مقدّر می‌فرماید: بنا بر اینکه ضروری اسلام هر چیزی است که از صریح کلام خداوند در کتابش دانسته می‌شود (بنابراین، در نظر سیدنا المنصور، هر عقیده و حکمی که بدون تکلف از صریح محکمات قرآن دانسته می‌شود ضروری اسلام است، مانند ختم نبوّت و جسمانیّت معاد و وجوب نماز و روزه و حج و زکات و جهاد که صریحاً در قرآن آمده است، ولی عقیده و حکمی که صریحاً در قرآن نیامده است اگرچه در سنت آمده باشد، ضروری اسلام نیست) و عدم لزوم پیروی از پیشینیان، بدون شک از قبیل آن (یعنی از جمله‌ی ضروریات اسلام) است؛ چراکه خداوند صریحاً در کتابش فرموده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۖ أَوَلَوْ

۱. صافات / ۷۱.

۲. مرسلات / ۱۶.

كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۱: «و چون به آنان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرد، پیروی کنید، گویند: بل از چیزی پیروی می‌کنیم که پدرانمان را بر آن یافتیم! آیا اگر چه پدرانشان چیزی را به عقل در نمی‌یافتند و بر هدایت نبودند؟!» (این آیهی شریفه به معنای آن است که معیار شناخت از نظر اسلام، عقل و هدایت است نه چیزی که گذشتگان بر آن بوده‌اند) و فرموده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۖ أُولَٰئِكَ كَانُ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۲: «و چون به آنان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که خدا نازل کرد و به سوی پیامبر، گویند: چیزی که پدرانمان را بر آن یافتیم برایمان بسنده است! آیا اگر چه پدرانشان چیزی را نمی‌دانستند و راه نمی‌یافتند؟!» (بینید که خداوند چطور با این تفکر غلط مبارزه می‌کند!) و فرموده است: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۖ أُولَٰئِكَ كَانُ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ»^۳: «و چون به آنان گفته شود: از چیزی که خدا نازل کرد پیروی کنید، گویند: بل از چیزی پیروی می‌کنیم که پدرانمان را بر آن یافتیم! آیا اگر چه شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان دعوت می‌کرد؟!» (معلوم می‌شود که آیندگان نه تنها نباید از گذشتگان خود تقلید کنند، بلکه باید اشتباهات آن‌ها را نیز بشناسند و حذر کنند) و فرموده است: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا ۚ قُلْ إِنْ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ ۖ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۴: «و چون کار زشتی می‌کنند می‌گویند: پدرانمان را بر آن یافتیم و خداوند ما را به آن امر کرده است! بگو بی‌گمان خداوند به کار زشت امر نمی‌کند، پس آیا بر خداوند چیزی می‌گویید که به آن علمی ندارید؟!». با این وصف (یعنی با توجه به صراحت سخنان خداوند در این باره، افزون بر اقتضائات عقلی)، روشن است که اعتقاد به لزوم پیروی از پیشینیان (با آنکه متأسفانه با توجیهاتی واهی در بین مسلمانان خصوصاً سلفیان رواج پیدا کرده است)، اصلی در اسلام ندارد و از عقاید مشرکان است (که به میان مسلمانان رخنه کرده یا از جاهلیت برایشان باقی مانده است. اما سؤال این است که تقلید از پیشینیان، دقیقاً چرا و چگونه مانع از شناخت حق می‌شود؟ می‌فرماید: و از این حیث مانع شناخت (حق) شمرده می‌شود که اهل آن (یعنی مقلدان پیشینیان)، حق را در صورتی که بر خلاف گفته‌ها یا

۱ . بقره / ۱۷۰ .

۲ . مائده / ۱۰۴ .

۳ . لقمان / ۲۱ .

۴ . أعراف / ۲۸ .

کرده‌های پیشینیان باشد (هر چند موافق با عقل و شرع باشد)، باطل می‌پندارند؛ با توجه به اینکه به زعمشان، آن اگر حق بود، بر پیشینیان پوشیده نمی‌ماند (بلکه به طریق اولی برای آنان آشکار بود) و هر چه بر پیشینیان پوشیده مانده، بدعت است (یعنی عقیده یا عملی است که ابتدا در اسلام نبوده و بعداً از خارج اسلام به وجود آمده است)؛ چنانکه خداوند از سخن آنان (یعنی مقلدان سلف) خبر داده و فرموده است: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾^۱ «ما این را در کیش پیش، نشنیده‌ایم! این چیزی جز بر ساختگی نیست!» (یعنی هر چیزی که از سلف نشنیده‌اند را بدعت می‌پندارند و انکار می‌کنند. حاصل آنکه سلف‌گرایی انحرافی از مسیر اسلام است و از رویکردهای مشرکان محسوب می‌شود که علی‌رغم تعالیم اسلام، به میان مسلمانان راه یافته است.

در اینجا سیدنا المنصور نظر به اهمیت این موضوع و تأثیر عمیق آن بر روی مسلمانان، سخن را در باب آن تفصیل می‌دهد و دلایل بسیار محکمی از عقل و شرع را برای اثبات عدم وجوب پیروی از سلف اقامه می‌کند و شبهات سلفیان را برطرف می‌نماید. ایشان در بیان

[عدم لزوم پیروی از پیشینیان]

(می‌فرماید:) از اینجا (یعنی دلایل عقلی و قرآنی مذکور برای عدم حجّیت گفته‌ها و کرده‌های پیشینیان) نادرستی رویکرد سلفیان (یعنی مسلمانانی که از مسلمانان نخستین تقلید می‌کنند نه صرفاً این گروه خاص که سلفی نامیده می‌شوند) که به لزوم پیروی از پیشینیان (یعنی سه نسل نخستین اسلامی از صحابه، تابعین و اتباع تابعین) باور دارند، روشن می‌شود؛ چراکه پیروی از پیشینیان (یعنی سلف، یا به اعتبار پیروی آنان از عقل است، چنانکه مثلاً ابو حنیفه و سایر اصحاب رأی از عقل پیروی می‌کردند یا به اعتبار پیروی آنان از شرع است، چنانکه مثلاً مالک بن انس و سایر اهل حدیث بنای بر پیروی از نصوص شرع داشتند)، (حال) اگر به اعتبار پیروی آنان از عقل است، عقل برای پسینیان نیز وجود دارد (با توجّه به اینکه همه‌ی عقلا از این نعمت خداوند بهره‌مندند) و با وجود آن، پیروی از پیشینیان بی‌معناست (چراکه در پیروی تعقل میان پیشینیان و پسینیان تفاوتی نیست) و اگر به اعتبار پیروی آنان از شرع است، شرع برای پسینیان نیز وجود دارد (با توجّه به اینکه منابع اصلی و یقینی آن باقی مانده و قابل مراجعه‌ی مستقیم برای همه‌ی مسلمانان است؛ چنانکه در ادامه‌ی کتاب روشن می‌شود) و با وجود آن، پیروی از آن سزاوارتر از پیشینیان است (چراکه پیروی از آن

موجب یقین می‌شود و پیروی از پیشینیان موجب ظن و پیروی از یقین سزاوارتر از پیروی از ظن است؛ بلکه پیروی از پیشینیان به اعتبار پیروی آنان از عقل و شرع، کاری متناقض و بی‌معناست؛ چراکه پیروی از پیشینیان در صورت پیروی آنان از عقل و شرع، مستلزم پیروی از عقل و شرع است نه از پیشینیان (بنابراین، پیروی از پیشینیان با پیروی از پیشینیان تناقض دارد و به همین دلیل هم بی‌معناست؛ چراکه پیروی از پیشینیان در عین عدم پیروی از پیشینیان مفهوم نیست)؛ با توجه به اینکه پیشینیان، بنا بر فرض، از عقل و شرع پیروی کرده‌اند نه از پیشینیان و با این وصف، پیروی از پیشینیان، مقتضی عدم پیروی از پیشینیان است! (حاصل آنکه سلف از سلف تقلید نکردند، بلکه کوشیدند از عقل و شرع پیروی کنند و با این وصف، کسی حقیقتاً پیرو سلف است که مانند سلف پیرو عقل و شرع باشد نه پیرو سلف. اما در این باره شبهاتی برای سلف‌گرایان وجود دارد که سیدنا المنصور آن‌ها را بررسی و نقد می‌کند. ایشان می‌فرماید:

آری، (در یک صورت، پیروی از پیشینیان می‌تواند توجیه‌پذیر باشد؛ در صورتی که پیشینیان مثلاً صحابه، تابعین و اتباع تابعین)، به اقتضای نزدیک‌تر بودنشان به مبدأ شرع (یعنی عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)، لزوماً (یعنی حتماً و عموماً) از (عقاید و احکام) شرع آگاه‌تر بوده باشند، (چراکه در این صورت)، پیروی از آنان به امید نزدیک‌تر شدن به پیروی از (عقاید و احکام) شرع، خالی از وجه نیست (می‌فرماید خالی از وجه نیست، به خاطر اینکه در صورت آگاه‌تر بودن آنان از عقاید و احکام شرع نیز وجه دیگری وجود دارد که در ادامه تبیین می‌فرماید)، ولی این حالت (یعنی آگاه‌تر بودن همه‌ی گذشتگان از همه‌ی شرع به اقتضای نزدیک‌تر بودنشان به مبدأ شرع)، قطعی به نظر نمی‌رسد (بلکه ظنی است و به همین دلیل، نمی‌توان به آن اتکا کرد؛ با توجه به اینکه ظن در اسلام کافی شمرده نمی‌شود. اما به چه دلیل، ظنی است؟)؛ چراکه (صرف) نزدیک‌تر بودن آنان به مبدأ شرع (از لحاظ زمانی)، مستلزم آگاه‌تر بودن آنان از شرع نیست (همچنانکه بسیاری از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اصلاً اسلام نیاوردند و به دشمنی با شرع پرداختند و بسیاری دیگر منافق بودند و بسیاری هم اعرابی‌ها و بادیه‌نشینان جاهل بودند)، بلکه شاید (به حیث یک احتمال عقلی) از جهتی، (نزدیک‌تر بودن به مبدأ شرع) مستلزم خلاف آن (یعنی آگاهی کمتر از شرع) باشد (این بیان یک احتمال عقلی در مقام بررسی همه‌ی احتمالات مسأله است و این فایده را دارد که وقتی عقلاً وجود پیدا کرد، لزوم پیروی از سلف را مخدوش می‌کند؛ چراکه عقلاً می‌گویند: «إذا جاء الإحتمال بطل الإستدلال»؛ یعنی وقتی احتمال خلاف وجود داشت،

دیگر استدلال باطل می‌شود. اما چطور چنین چیزی ممکن است و بر چه اساس چنین احتمالی وجود دارد؟! می‌فرماید: «زیرا عادتاً» (یعنی به طور معمول، چنانکه در زندگی‌های عادی خود مشاهده می‌کنیم) شناخت چیزی که (سابقاً نبوده و) نو حادث شده (و هنوز زمان زیادی بر آن نگذشته)، از شناخت چیزی که سابقاً به وجود آمده (و قدمتی پیدا کرده)، دشوارتر است، با توجه به اینکه طبیعتاً (یعنی در یک روند کاملاً طبیعی) مجال (و فرصت) کمتری برای شناخت آن (توسط مردم) وجود داشته و (قهرماً) زمان کمتری برای شناخت آن (از طریق بررسی) صرف شده و تجربه‌ی کمتری درباره‌ی آن (برای مردم) به دست آمده و شمار کمتری بر آن اطلاع یافته و (همه‌ی) این (نقایص و محدودیت‌ها) مقتضی شناخت کمتری از آن است (به خصوص در رابطه با دین که بسیار گسترده و عمیق است و هر چه می‌گذرد ابعاد بیشتری از آن کشف می‌شود)، تا جایی که بسیاری از چیزهای جدید (در عرصه‌های شخصی و اجتماعی)، در بدو حدوث (و اوایل ظهور) خود شناخته نمی‌شوند و تنها با گذار زمان، (آرام آرام) شناخت آن‌ها سهولت و گسترش می‌یابد (مانند همین دعوت سیدنا المنصور به سوی اسلام خالص و کامل که در بدو حدوث و اوایل ظهور خود، بسیار غریب و منکر جلوه می‌نمود و بسیاری از مردم در برابر آن موضع می‌گرفتند و آن را به هزار اتهام متهم می‌نمودند، ولی به مرور هر چه گذشت شناخت بیشتری از آن حاصل شد، تا جایی که الان برخوردهای مردم با گذشته فرق کرده است و کم کم در حال هضم این حقیقت متعالی و ملحق شدن به آن هستند و ان شاء الله هر چه می‌گذرد معرفت بیشتری از آن حاصل می‌کنند و بیشتر به ابعاد علمی و ارزشی آن پی می‌برند) و از این رو، همواره در همه‌ی موضوعاتی که منحصر به زمان خاصی نیستند (یعنی یک حادثه‌ی آنی و زودگذر محسوب نمی‌شوند که تنها برای شاهدان صحنه قابل درک باشند، بلکه موضوعاتی ماندگارند)، علم آیندگان از علم گذشتگان بیشتر بوده و این واقعیتی محسوس و مجرب است (چراکه در همه‌ی زمینه‌های علمی قابل مشاهده است و علم بشر نسبت به همه چیز در حال افزایش است و در حال کاهش نیست و اصلاً کاهش علم او نسبت به موضوعات عینی و ماندگار معنا ندارد)؛ خصوصاً با توجه به اینکه علم آیندگان (درباره‌ی این قبیل موضوعات)، آمیزه‌ای (یعنی ترکیبی) از علم خودشان و علم گذشتگان است (به این معنا که علم آیندگان، هم علم خودشان و هم علم گذشتگان است) و این ظرفیت (یعنی گنجایش و قابلیت) علمی بیشتری برای آنان (نسبت به گذشتگان) شمرده می‌شود؛ چراکه آنان از تجارب گذشتگان (در مواجهه با این موضوعات) آگاهی می‌یابند و آن را بر تجارب خود می‌افزایند و تجارب

بیشتری برای آیندگان پدید می‌آورند (لذا آیندگان نیز علم بیشتری نسبت به ما خواهند داشت. دقت کنید که سیدنا المنصور با نگاه نافذ خود کجا را می‌بیند و به چه نکته‌ی ظریفی توجه می‌دهد که بر دیگران پوشیده است). به نظر می‌رسد قاعده (یعنی قانون و رویه‌ی عمومی) در شناخت چیزهایی که محدودیت زمانی ندارند (یعنی حوادث گذرا نیستند)، همین است (چون ممکن است حوادث گذرا، هر چه می‌گذرند به فراموشی سپرده شوند) و تبعاً شناخت شرع از این قاعده مستثنا نیست (یعنی مانند سایر چیزهایی که محدودیت زمانی ندارند، هر چه بیشتر می‌گذرد بیشتر شناخته می‌شود)؛ چراکه شرع، حادثه‌ای تاریخی و متعلق به گذشته (که سپری شده باشد) شمرده نمی‌شود، بلکه حقیقتی جاری در امتداد ابدیت است (که هر چه می‌گذرد نقصان نمی‌پذیرد و از یادها نمی‌رود، بلکه بیشتر گسترش می‌یابد و شناخته می‌شود. با این حال، پرسشی که اینجا پدید می‌آید آن است که هر چند کتاب خداوند برای گذشتگان و آیندگان یکسان است و فرقی نمی‌کند، ولی آیا گفته و کرده‌ی پیامبر نیز حادثه‌ای تاریخی و متعلق به گذشته نیست تا علم گذشتگان به آن بیشتر باشد؟ سیدنا المنصور در پاسخ به این پرسش می‌فرماید:؛ جز آنکه طبیعتاً علم مصاحبان پیامبر (یعنی صحابه) به گفته و کرده‌ی آن حضرت، به اقتضای مصاحبت‌شان با او، از علم کسانی که با آن حضرت مصاحبتی نداشتند بیشتر بوده (چراکه آن‌ها سخنان آن حضرت را می‌شنیدند و کارهایش را می‌دیدند، هر چند نه به اندازه‌ی یکسان؛ چون میزان مصاحبت‌شان با آن حضرت متفاوت بود، ولی در اینجا ملاحظه‌ای وجود دارد)، با این ملاحظه که این علم (بیشتر به گفته و کرده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)، به جهت صدور گفته و کرده‌ی آن حضرت اختصاص داشته (یعنی مختص به این موضوع بوده که آن حضرت چه گفته و کرده است) و لزوماً جهات دیگر آن مانند معانی (یعنی اینکه گفته و کرده‌ی آن حضرت چه معنایی داشته)، وجوه (یعنی اینکه گفته و کرده‌ی آن حضرت از چه بابی بوده) و آثارش (یعنی اینکه چه نتایج و فروعی بر گفته و کرده‌ی آن حضرت ترتب یافته) را شامل نمی‌شده است (یعنی نمی‌توان به طور قطع گفت که عموم صحابه معنای سخنان و کارهای پیامبر را می‌فهمیده‌اند و وجوه مختلف و آثار گوناگون آن را درک می‌کرده‌اند، هر چند ممکن است که این طور بوده باشد، ولی در همه‌ی موارد قطعی نیست)؛ با توجه به اینکه (آن‌ها به اقتضای مصاحبت خود با آن حضرت، طبیعتاً راوی حدیث بودند و) روایت حدیث مستلزم درایت آن (یعنی فقه الحدیث و تحلیل معانی آن) نبوده و هر عرب بیابان‌گردی که (از بادیه) به شهر پیامبر می‌آمده، قادر به انجام آن بوده است (بی‌آنکه به طور کامل معانی، وجوه و آثارش را درک کند). از این رو،

استقراً (یعنی وقتی بررسی میدانی و موردی می‌کنیم) شناخت متأخران (مثلاً امامان مذاهب و علمای بزرگ تفسیر و حدیث و کلام و فقه و اخلاق در قرون بعدی تاکنون) درباره‌ی لطائف قرآن و دقائق حدیث و دلائل عقیده و ظرائف فقه و طرائف (یعنی نکات جالب) اخلاق، به وضوح از شناخت متقدمان (یعنی بسیاری از صحابه، تابعین و اتباع تابعین) درباره‌ی آن‌ها بیشتر است (چنانکه از برخی صحابه جهل به معانی برخی آیات قرآن و الفاظ حدیث و احکام فقه روایت شده است که امروز برای بسیاری از اطفال مسلمانان هم معلوم است) و مطالعات و تحقیقاتی که اکنون درباره‌ی آن‌ها (در مدارس و دانشگاه‌های علوم اسلامی و با کمک کتابخانه‌های حقیقی و مجازی) انجام می‌شود، قبلاً درباره‌ی آن‌ها ممکن نبود و حاصل آن، هزاران کتاب مبسوط در ابواب مختلف شرع (از تفسیر و حدیث و فقه گرفته تا اخلاق و کلام و تاریخ) است که اکنون به وجود آمده است، در حالی که قبلاً وجود نداشت و این گواهی روشن بر تکامل علمی مسلمانان شمرده می‌شود، تا جایی که انکار آن، چیزی جز مکابره (یعنی لجبازی و خیره‌سری) در برابر محسوس نیست (چراکه تکامل علمی مسلمانان به وضوح قابل مشاهده است و این سخن که برخی می‌گویند این‌ها تکامل علمی محسوب نمی‌شود، سخنی شعارگونه و شعرگونه است و معنای محصلی ندارد).

آری، (یک شبهه‌ی دیگر نیز وجود دارد و آن اینکه) انتقال علم به آیندگان از طریق پیشینیان صورت گرفته (به این معنا که پیشینیان این علم را دست به دست کرده‌اند و به آیندگان رسانده‌اند) و علم آیندگان عمدتاً مبتنی بر علم پیشینیان است، ولی (آیا این مستلزم عالم‌تر بودن پیشینیان نسبت به آیندگان است؟! پاسخ آن است که) این نیز مستلزم عالم‌تر بودن پیشینیان از آیندگان نیست؛ چراکه عالم‌تر شدن متعلم (که علم را فرا می‌گیرد) از معلم (که علم را تعلیم می‌دهد)، نه تنها امکان دارد، بلکه شایع و مجرب است (چراکه بسیار دیده و شنیده شده است که یک متعلم پس از طی کردن مراحل علمی، از برخی اساتید خود عالم‌تر شده است)؛ تا جایی که (از باب شاهی حدیثی، توسط بسیاری از اهل حدیث مانند شافعی، ابن حنبل، دارمی، ابن ماجه، ابو داود، ترمذی، نسائی، ابن حبان و دیگران، با اسناد مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده است: «رَبُّ حَامِلٍ فَقْهِهِ وَلَا فَقْهَ لَهُ وَ رَبُّ حَامِلٍ فَقْهِهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»^۱ «چه بسیار حامل دانشی که خود دانشی

۱. شافعی، المسند، ص ۲۴۰؛ مسند أحمد، ج ۴، ص ۸۰ و ۸۲ و ج ۵، ص ۱۸۳؛ سنن الدارمی، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۴، ۸۵ و ۸۶ و ج ۲، ص ۱۰۱؛ سنن أبي داود، ج ۲، ص ۱۷۹؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۴۱؛ نسائی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۴۳۱؛ مسند أبي یعلی، ج ۱۳، ص ۴۰۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۷۰؛ رامهرمزی، الحد الفاصل، ص ۱۶۶؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۱، ص ۸۷ و ۸۸.

ندارد و چه بسیار حامل دانشی به سوی کسی که از او دانشمندتر است» (و این تقریباً صریح در آن است که از نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عالم‌تر بودن کسانی در آینده از برخی صحابه ممکن بوده است و این چیز عجیبی نیست)؛ با توجه به اینکه متعلم می‌تواند دانش یک معلم را با دانش معلمی دیگر درآمیزد و دانش بیشتری از دانش هر دو به دست آورد و با این وصف، هیچ منعی برای عالم‌تر شدن آیندگان از پیشینیان نیست (این چیزی است که هم امکان عقلی دارد و هم عملاً واقع شده است)؛ چنانکه (به عنوان یک دلیل شرعی نیز) خداوند فرموده است: ﴿تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ ۖ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾^۱؛ **«هر کس را که بخواهیم در پایه بالا می‌بریم و بالاتر از هر دانایی دانشمندی است»!** (و این یعنی محدودیتی در بالا بردن پایه‌ی آیندگان نسبت به گذشتگان نیست و خداوند قادر است که بالاتر از عالمان سلف، عالمانی در خلف قرار دهد و با این حساب، کسانی که می‌گویند چنین چیزی ممکن نیست بر خلاف سخن خداوند سخن می‌گویند و مانند یهودیان دست خداوند را از بخشش به بندگانش بسته می‌دانند.) **در این میان**، (اهل حدیث به سبب عقل‌گریزی و حدیث‌گرایی شدید خود، به حدیثی استناد می‌کنند که ظاهراً بر برتری مطلق سلف نسبت به خلف دلالت دارد و این اصل دلیل آن‌ها است، در حالی که سیدنا المنصور با احاطه‌ی خاص خود بر روایات آن‌ها، اشکالات مهمی را متوجه این روایت آن‌ها می‌داند و می‌فرماید: **روایت اهل حدیث با مضمون «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»**^۲ (یعنی: «برترین مردم قرن منند، سپس کسانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند، سپس کسانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند») که مدعی برتری مسلمانان (سه قرن) نخستین بر مسلمانان آینده است نیز لزوم تبعیت مسلمانان آینده از مسلمانان نخستین را اثبات نمی‌کند؛ چراکه (سه اشکال بزرگ در آن وجود دارد: (۱) فارغ از عدم امکان اخذ به اطلاق آن با توجه به وجود ائمه‌ی نفاق در قرن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه‌ی ظلم در دو قرن پس از آن حضرت (این اشکال اول است که قبول اطلاق حدیث ممکن نیست؛ چون بر خلاف محسوس وجدانی است؛ با توجه به اینکه مطلقاً سه قرن اول را از آیندگان برتر می‌داند، در حالی که در قرن اول بدترین دشمنان اسلام از منافقین هم بودند و در دو قرن بعدی ظالم‌ترین حاکمان امثال یزید و ولید و

۱. یوسف/ ۷۶.

۲. مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۷۸ و ۴۳۴؛ صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۵۱ و ۴، ص ۱۸۹ و ج ۷، ص ۱۷۴؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۵؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۳۹ و ۳۷۶ و ج ۵، ص ۳۵۷؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۲۲؛ نسائی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۴۹۴.

حجاج بن یوسف هم بودند و مسلماً با وجود چنین کسانی، نمی‌توان همه‌ی سلف را از همه‌ی خلف برتر دانست. اما دو اشکال دیگر اینکه روایت مذکور، از یک سو روایتی واحد و تبعاً غیر یقینی است (چون به صورت متواتر روایت نشده است و بنا بر مبنای سیّدنا المنصور روایات غیر متواتر، خصوصاً در باب عقاید حجت نیستند) و از سوی دیگر با روایت اهل حدیث با مضمون «مَثَلُ أُمَّتِي مَثَلُ الْمَطَرِ لَا يُدْرِي أَوَّلُهَا خَيْرٌ أَوْ آخِرُهَا»^۱ (یعنی: «مثل امت من مثل باران است که معلوم نیست اول آن برتر است یا آخر آن») که برتری مسلمانان نخستین بر مسلمانان آینده را نامعلوم می‌شمارد، تعارض دارد (با توجه به اینکه به وضوح بر امکان برتری مسلمانان آینده از مسلمانان نخستین دلالت می‌کند و لذا کسانی چون ابن قتیبّه، ابن عبد البر، ابن حجر و دیگران به این تعارض توجه کرده‌اند) و تبعاً ساقط می‌شود (خواه به تنهایی و خواه توأم با حدیث دوم؛ چراکه حدیث دوم با عقل موافق و حدیث اول با آن مخالف است و با این وصف، حدیث اول ساقط و حدیث دوم اخذ می‌شود، ولی اگر اهل حدیث به هر دلیل رجحان حدیث دوم را نپذیرند ناگزیر باید بپذیرند که هر دو حدیث به دنبال تعارض با یکدیگر، از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌شوند و آن گاه دلیلی برای برتری علمی سلف از خلف باقی نمی‌ماند. ادامه‌ی بحث را در درس بعد پی می‌گیریم ان شاء الله).^۲

والسلام علیکم و رحمت الله

۱. مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۴۳ و ج ۴، ص ۳۱۹؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۳۹؛ مسند أبي داود الطيالسي، ص ۹۰ و ۲۷۰؛ مسند أبي يعلى، ج ۶، ص ۱۹۰ و ۳۸۰؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ رامهرمزي، الحدّ الفاصل، ص ۳۴۶؛ طبراني، المعجم الأوسط، ج ۴، ص ۷۸ و ۲۳۱؛ هيثمي، مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۶۸؛ همو، موارد الظمان، ج ۷، ص ۲۹۵؛ أحاديث الشاموخي، ص ۳۰؛ ابن سلامة، مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۷۶ و ۲۷۷.

۲. برای آگاهی از توجه اهل حدیث به تعارض این دو روایت، نگاه کن به: ابن قتیبّه، تأویل مختلف الحديث، ص ۱۰۷؛ ابن عبد البر، التمهيد، ج ۲۰، ص ۲۵۰ تا ۲۵۴؛ ابن حجر، فتح الباري، ج ۷، ص ۵؛ أبو ريّة، أضواء علي السّنة النبويّة، ص ۲۴۳.